

## نقش کانونی سازه گسسته در جملات گسسته

علیرضا خرمایی

دانشگاه شیراز

افسانه شهباز

کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه کردستان

### چکیده

جمله گسسته ساختی است که گزاره‌ای واحد را به‌جای یک بند، در دو بند بیان می‌کند: یکی بند اصلی، که حاوی سازه گسسته است و دیگری بند موصولی. در چارچوب ساختار اطلاعاتی، آثار متعددی در باب این جملات نوشته شده است. یکی از مباحث مطرح این بوده است که آیا سازه گسسته همواره کانون جمله و در نتیجه، حاوی اطلاع نو است یا این سازه می‌تواند بنا به مدل کلامی، حاوی اطلاع کهنه نیز باشد. در مقاله حاضر، با ارائه چهار دلیل، که متکی بر داده‌های زبان فارسی نیز هست، استدلال می‌شود که سازه گسسته همیشه کانون و حاوی اطلاعات نو است. چه از پیش در مدل کلامی آمده باشد، چه نیامده باشد. **کلیدواژه‌ها:** جمله گسسته، ساخت دو بندی، سازه گسسته، قضیه باز، کانون.

### ۱. مقدمه

کریستال<sup>۱</sup> (۲۰۰۳: ۷۵) در فرهنگ زبان‌شناسی و آواشناسی بیان می‌کند که جمله گسسته<sup>۲</sup>، اصطلاحی است که در توصیف دستوری برای اشاره به ساختاری که در آن یک بند به دو قسمت مجزا تقسیم می‌شود به‌کار می‌رود. او اضافه می‌کند که هر یک از این دو قسمت، فعل خاص خود را دارد و یکی از این دو به‌صورت یک بند موصولی<sup>۳</sup> وابسته ظاهر می‌شود. به‌عبارت بهتر، جملات گسسته هنگامی شکل می‌گیرند که به‌جای استفاده از یک ساخت تک‌بندی<sup>۴</sup> برای بیان قضیه‌ای واحد، از یک ساخت دوبندی<sup>۵</sup> استفاده کنیم. برای مثال در زبان فارسی، مطابق با جمله متعارف و غیرگسسته (۱-الف)، جمله نوع (۱-ب) وجود دارد که به آن جمله گسسته گفته می‌شود.

(۱) الف- این کتاب معرف نظریه معیار می‌باشد.

ب- این کتاب است که معرف نظریه معیار می‌باشد. (دبیرمقدم، زبان‌شناسی نظری، ۱۳۸۳: ۱۵۹)

<sup>1</sup> D. Crystal

<sup>2</sup> it-cleft sentence

واژه **cleft** صفتی است که فعل آن **cleave** است و در فرهنگ هزاره (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۵) آن را «شکافتن»، «تقسیم کردن» و «دو نیمه کردن» معنی کرده‌اند.

<sup>3</sup> relative clause

<sup>4</sup> mono-clausal

<sup>5</sup> bi-clausal

جمله (۱-ب) جمله‌ای گسسته است که از دو بند تشکیل شده است. در این مقاله، قسمت قبل از فعل ربطی (درون بند اصلی)، «سازه گسسته» و بند وابسته، که پس از فعل ربطی می‌آید «بند موصولی» نامیده می‌شود و به منظور سهولت درک خوانندگان، همه‌جا به‌طور یک‌دست از این دو اصطلاح استفاده می‌شود. در زیر، این اجزا به وضوح نشان داده شده‌اند:

(۲) این کتاب	است	که معرف نظریه معیار می‌باشد.
سازه گسسته	فعل ربطی	بند موصولی

همادخت همایون (۱۳۷۹: ۳۴) در *واژه‌نامه زبان‌شناسی و علوم وابسته*، مقابل عبارت *cleft sentence*، معادل‌های «جمله گسسته شده»، «ساخت اسنادی»، «جمله شکافته» و «جمله گسسته» را به کار می‌برد. احمدخانی (۲۰۰۱) هم در رساله کارشناسی ارشد خود عنوان «اسنادی شده» را معادل *cleft* به کار می‌برد. از نظر نگارندگان، از آنجاکه واژه «اسنادی شده» دارای این مفهوم ضمنی است که این‌گونه جملات پایه‌زاد<sup>۱</sup> نیستند و با استفاده از گشتار از جملات خبری معلوم متعارف مشتق شده‌اند، معادل مناسبی نیست؛ لذا نگارندگان ترجیح می‌دهند از معادل «گسسته» استفاده کنند زیرا معادل «اسنادی» نیز دارای اشکالی است که در زیر به آن اشاره می‌شود. البته نگارندگان اذعان دارند که اصطلاح «جمله اسنادی» نسبت به «جمله گسسته» جافتاده‌تر است.

البته شایان ذکر است که جملات گسسته انواع دیگری از قبیل جملات شبه‌گسسته<sup>۲</sup> و جملات شبه‌گسسته معکوس<sup>۳</sup> هم دارند که نمونه آن‌ها به ترتیب در (۳-الف) و (۳-ب) آمده است. از آنجا که در این مقاله، فقط به جملات گسسته پرداخته می‌شود، از توضیح بیشتر درباره شبه‌گسسته‌ها و شبه‌گسسته‌های معکوس پرهیز می‌شود.

(۳) الف- آنچه که معرف نظریه معیار می‌باشد، این کتاب است.

ب- این کتاب چیزی است که معرف نظریه معیار می‌باشد.

جملات گسسته ساخت‌هایی شناسایی- تشخیصی<sup>۴</sup> هستند (لامبرکت<sup>۵</sup>، ۲۰۰۱؛ دیکلرک<sup>۶</sup>، ۱۹۸۴) و بیان‌کننده ارتباط همانندی (یکسانی) بین عنصر متجلی در سازه گسسته و عنصری در بند موصولی هستند. در جمله گسسته (۱-ب)، بند موصولی حاوی یک قضیه باز<sup>۷</sup> است (X معرف نظریه معیار است) و سازه گسسته (این کتاب) موجب شناسایی و تشخیص متغیر موجود در قضیه باز (X) می‌شود. در واقع، فعل

<sup>1</sup> base-generated

<sup>2</sup> wh-clefts

<sup>3</sup> reverse wh-clefts

<sup>4</sup> specificationally identifying (S-identifying)

<sup>5</sup> K. Lambrecht

<sup>6</sup> R. Declerck

<sup>7</sup> open proposition

ربطی موجود در جملات گسسته برخلاف جمله‌ای چون «علی معلم است» از نوع اسنادی<sup>۱</sup> نیست، بلکه از نوع شناسایی - تشخیصی است. به همین دلیل است که گزیدن معادل اسنادی در مقابل *cleft* مناسب نیست چون اساساً اسنادی در کار نیست. اگر منظور اسناد بود، همان جمله متعارف «این کتاب معرف نظریه معیار می‌باشد» کفایت می‌کرد. برای آشنایی بیشتر خوانندگان با جملات گسسته، به چند نمونه دیگر اشاره می‌شود:

(۴) الف- اسب بود که جان قرچغای بیک، سردار معروف شاه عباس، را در برابر سیصد هزار سرباز عثمانی در تبریز خرید (باستانی پاریزی، *نون جو دوغ گو*، ۱۳۸۲: ۳۲۶).

ب- این برای دومین بار بود که بهترین‌های فصل فوتبال طی مراسمی معرفی می‌شدند (روزنامه ایران، ۱۳۸۶/۵/۲۱: ۲۳).

در مثال‌های بالا، *اسب و برای دومین بار*، سازه‌های گسسته هستند و ارزش متغیر *X* را در قضیه باز موجود در بند موصولی مشخص می‌کنند. همان‌گونه که در مثال (۴-ب) ملاحظه می‌شود، گاهی در بعضی جملات گسسته، قبل از سازه گسسته، ضمیر اشاره «این» به کار می‌رود.

شایان ذکر است که در مورد وضعیت اطلاعی عناصر موجود در جمله گسسته، یعنی سازه گسسته و بند موصولی و نقش آن‌ها هم نظرهای فراوان و بعضاً ضد و نقیضی وجود دارد که در قسمت پیشینه به آن می‌پردازیم. در این مقاله، در پی آنیم تا نشان دهیم که طبق نظر لامبرکت (۲۰۰۱) سازه گسسته در جملات گسسته، همواره کانون جمله و حاوی اطلاع نو است.

## ۲. پیشینه

در این قسمت به‌طور مختصر به ذکر دیدگاه‌های افراد مختلف درباره جملات گسسته و وضعیت اطلاعی عناصر موجود در آن می‌پردازیم. پرینس<sup>۲</sup> (۱۹۷۸: ۸۹۹-۸۹۶) جملات گسسته را به دو دسته تقسیم می‌کند. در دسته اول، یعنی جملات گسسته *کانون-تکیه‌دار*<sup>۳</sup>، سازه گسسته نشان‌دهنده اطلاعات نو و اغلب تقابلی است و بند موصولی نشان‌دهنده اطلاعات دانسته<sup>۴</sup> یا کهنه<sup>۵</sup> است. در جملات گسسته *پیش‌انگاره-اطلاعی*<sup>۶</sup>، بند موصولی حاوی اطلاعات نو است و این در راستای قراردادی کلی است که اطلاعات نو را در آخر جمله جای می‌دهد. سازه گسسته در این گونه جملات، کوتاه و ارجاعی است. منظور از ارجاعی این است که به چیزی در کلام قبلی برمی‌گردد.

<sup>1</sup> predicational

<sup>2</sup> E. Prince

<sup>3</sup> stressed-focus

<sup>4</sup> known

<sup>5</sup> old

<sup>6</sup> informative-presupposition

هدبرگ<sup>۱</sup> (۱۹۹۰: ۱۰۵-۱۰۳) از لحاظ کاربرد شناختی، جملات گسسته را به دو زیر طبقه تقسیم می‌کند: جملات گسسته بند مبتدایی<sup>۲</sup> و جملات گسسته بند خبری<sup>۳</sup>. در جملات گسسته بند مبتدایی، بند موصولی بیان‌کننده مبتداست و سازه گسسته (و فعل ربطی) خبر جمله را تشکیل می‌دهد. در جملات گسسته بند خبری، بند موصولی بیان‌کننده قسمتی از خبر است و سازه گسسته ممکن است مبتدا یا قسمتی از خبر باشد.

دلین<sup>۴</sup> (۱۹۹۰: ۸۴) عنوان می‌کند که یکی از نقش‌های جملات گسسته - که در مطالعات قبلی به آن اشاره شده است - نقش «کانون‌نمایی» است. جملات گسسته، ساخت‌های کانون‌نما هستند و بیان‌کننده جایگاه اطلاعات برجسته<sup>۵</sup> در کلام‌اند. دلین (همان) چنین عنوان می‌کند که بعضی، از قبیل سیدنر<sup>۶</sup> (۱۹۷۹: ۶۰) و رایشمن<sup>۷</sup> (۱۹۸۵: ۷۵) معتقدند که بعضی جایگاه‌های نحوی خاص در ساخت‌های گسسته بیشتر از دیگر جایگاه‌ها ممکن است مرجع ضمیر ارجاعی بعدی قرار گیرند و در نتیجه، به‌عنوان کانون جمله عمل کنند. دلین با بررسی پیکره مورد نظر که متشکل از ۵۸۷ جمله گسسته نوشتاری و گفتاری طبیعی است، این نظر را رد می‌کند. برطبق آمار به‌دست‌آمده از پیکره مورد بررسی، دلین نشان می‌دهد که در جملات گسسته، جایگاه‌های دیگری به‌غیر از سازه گسسته نیز می‌توانند مرجع برای ضمیر ارجاعی بعدی باشند، یعنی با توجه به این تعریف از کانون، سازه گسسته همواره کانون نیست.

دلین (همان: ۸۵) همچنین بیان می‌کند که جمله‌های گسسته به‌علت ساخت نحوی‌شان، نشان‌دهنده دو وضعیت محتوای قضیه‌ای هستند: پیش‌انگاره و ابراز. پیش‌انگاره ایجاد شده با جمله گسسته، دربردارنده متغیری است که ارزش آن با یک قضیه ابراز شده فراهم می‌شود، مثلاً در نمونه (۵) پیش‌انگاره **Martin ate something** دربردارنده متغیر **something** است که ارزش آن را قضیه ابراز شده (the mango) فراهم می‌کند:

(۵) **It was the mango that Martin ate.**[8]

دلین (همان: ۸۶-۸۵) معتقد است که مصداق متغیر موجود در پیش‌انگاره، باید جدید<sup>۸</sup> باشد. به‌عبارت بهتر، اگرچه مصداق متغیر موجود در پیش‌انگاره ممکن است از قبل در کلام موجود باشد، برای این‌که جمله گسسته قابل قبول باشد، ارتباط متغیر پیش‌انگاره و مصداق آن، باید حاوی اطلاع نو باشد. بنابراین مثال‌هایی مانند جمله زیر، پذیرفتنی نیستند:

(۶) **# John won and it was John who won.**[9]

اما در مثال زیر، جمله گسسته قابل قبول است:

(۷) **I knew someone won, and I saw John a moment ago, but I didn't know it was John who won.** [10]

<sup>1</sup> N. Hedberg

<sup>2</sup> topic-clause clefts

<sup>3</sup> comment-clause clefts

<sup>4</sup> Delin

<sup>5</sup> salient.

<sup>6</sup> C.L. Sidner

<sup>7</sup> R. Reichman

<sup>8</sup> novel

تفاوت شماره (۶) و (۷) این است که فقط در دومی ارتباط رویداد برنده شدن و شخص برنده یک ارتباط جدید است و به نظر می‌رسد که قسمت مهمی از نقش این جملات، برجسته‌سازی این ارتباط باشد.

دلین و اُبرلندر<sup>۱</sup> (اینترنت) مانند دلین (۱۹۹۰: ۸۴) نمی‌پذیرند که جملات گسسته ساخت‌های کانون نما هستند. آن‌ها همچنین معتقدند که در جملات گسسته بند خبری یا پیش‌انگاره-اطلاعی، سازه گسسته حاوی اطلاعات قدیمی و بند موصولی حاوی اطلاعات نو یا قابل استنتاج است و در جملات گسسته بند مبتدایی یا کانون-تکیه‌دار، سازه گسسته حاوی اطلاعات نو و بند موصولی حاوی اطلاعات قدیمی یا قابل استنتاج است.

لامبرکت (۲۰۰۱) چارچوبی را برای تحلیل جملات گسسته عرضه می‌کند. پیش از آن که به نظر او پردازیم، لازم است که تعریف او را (۱۹۹۶: ۲۱۳-۲۰۶) از کانون بدانیم. از نظر او، کانون همان اطلاع نو است. البته نو نه به این معنا که قبلاً در مدل کلامی نیامده است (اگرچه اغلب، وضع به همین گونه است) بلکه به این معنا که گوینده فرض می‌کند که کانون از کلام قبلی، قابل پیش‌بینی و بازیابی نیست. لامبرکت (۲۰۰۱: ۴۸۹-۴۸۵) بیان می‌کند که زبان‌ها ابزارهای خاصی برای کانون‌نمایی دارند و جملات گسسته در این زمره‌اند. به عبارت دیگر، وظیفه اصلی جملات گسسته این است که نشان دهند سازه گسسته کانون جمله است و نه چیز دیگر. از نظر او سازه گسسته، حتی اگر از پیش در مدل کلامی آمده باشد، همواره کانون و در نتیجه، حاوی اطلاع نو است زیرا جایگاه متغیر  $X$  را در قضیه باز موجود در بند موصولی پُر می‌کند و تا زمان آدای جمله گسسته، قابل پیش‌بینی و بازیابی نیست که چه عنصری جایگاه متغیر را پر می‌کند.

بال<sup>۲</sup> (۱۹۹۴: ۶۰۹-۶۰۷) معتقد است که در جملات گسسته کانون-تکیه‌دار، بند موصولی ارتباط را با کلام قبلی فراهم می‌کند ولی در جملات گسسته پیش‌انگاره-اطلاعی، می‌توان بین سه نوع ارتباط تمایز قائل شد: جملات گسسته‌ای که در آن‌ها هیچ ارتباط آشکاری با کلام قبلی وجود ندارد، آن‌هایی که ارتباط از داخل بند موصولی ایجاد می‌شود و جمله‌های گسسته‌ای که در آن‌ها، سازه گسسته ایجادکننده ارتباط با کلام قبلی است. بال، این گونه جملات گسسته پیش‌انگاره-اطلاعی را به ترتیب **غیرمرتبط**<sup>۳</sup>، **متمم-مرتبط**<sup>۴</sup> (منظور از متمم همان بند موصولی است) و **کانون-مرتبط**<sup>۵</sup> می‌نامد.

از نظر بال، ساختار اطلاعی جملات گسسته پیش‌انگاره-اطلاعی کانون-مرتبط، عکس جمله‌های گسسته کانون-تکیه‌دار است. در حالی که در نوع دوم، قضیه باز موجود در بند موصولی، کهنه یا قابل استنتاج است. در نوع اول، سازه گسسته است که کهنه یا قابل استنتاج است و قضیه باز موجود در بند موصولی، نو (یا کهنه اما غیر برجسته) است.

دکلرک (۱۹۸۴: ۲۶۸-۲۶۴) معتقد است که سازه گسسته ممکن است حاوی اطلاعات نو باشد و همچنین می‌تواند ارجاعی و در نتیجه تکراری باشد اما همین سازه گسسته که حاوی اطلاعات کهنه است، به این سبب که در بافت قبلی به‌عنوان ارزش متغیر تعیین و مشخص نشده، بیان‌کننده اطلاعات نو است.

<sup>1</sup> J. Oberlander

<sup>2</sup> C. Ball

<sup>3</sup> unlinked

<sup>4</sup> complement-linked

<sup>5</sup> focus-linked

کالینز<sup>۱</sup> (۱۹۹۱: ۱۱۳-۱۰۹) معتقد است که بر اساس اصلی که می‌گوید تمام جملات باید حداقل دارای یک عنصرِ حاوی خبر باشند، می‌توان نتیجه گرفت که سازه گسسته و بند موصولی نمی‌توانند هر دو حاوی اطلاعات کهنه باشند و اگر یکی کهنه است، دیگری حتماً باید نو باشد. پس سازه گسسته می‌تواند حاوی اطلاع کهنه نیز باشد.

احمدخانی (۲۰۰۱: ۶۴-۶۲) به تبع پرینس (۱۹۷۸: ۸۹۹-۸۹۶) جملات گسسته زبان فارسی را به دو دسته کانون- تکیه‌دار یا بی‌نشان و جملات گسسته پیش‌انگاره- اطلاعی یا نشان‌دار تقسیم می‌کند. در جملات نوع اول، سازه گسسته اغلب اطلاعات نو است و بند موصولی، اطلاعات کهنه یا از قبل دانسته است. در جملات نوع دوم، سازه گسسته حاوی اطلاعات کهنه و بند موصولی حاوی اطلاعات نو است و انتظار نمی‌رود که خواننده از آن مطلع باشد.

### ۳. بحث و بررسی

همان‌طور که در قسمت قبل مشاهده شد، در مورد وضعیت اطلاعی عناصر موجود در جملات گسسته، به‌طور کل، و در مورد وضعیت اطلاعی سازه گسسته، در این گونه جملات به‌طور اخص، نظرهای متفاوت و بعضاً متضادی وجود دارند. در این قسمت با توسل به چهار دلیل منطقی و همچنین با استناد به جملات گسسته فارسی نشان داده می‌شود که طبق نظر لامبرکت (۲۰۰۱) سازه گسسته، همواره کانون جمله و حاوی اطلاع نو است. برای دستیابی به این هدف، پیکره‌ای مشتمل بر دویست جمله گسسته از متون نوشتاری طبیعی زبان فارسی گردآوری شد. نیمی از جملات از متون ادبی از قبیل رمان، نثر ادبی و نمایشنامه و نیم دیگر از متون علمی، خبری و گزارشی روزنامه‌ها جمع‌آوری شدند. مثال‌های این مقاله فقط نمونه‌هایی از این پیکره هستند.

### ۳.۱. دلیل اول

پرینس (۱۹۷۸: ۸۹۷) معتقد است که جملات گسسته از جهتی عجیب هستند زیرا برخلاف اینکه گفته می‌شود (حداقل در انگلیسی) اطلاع کهنه پیش از اطلاع نو بیان می‌شود، در جملات گسسته (از قبیل جمله زیر) این گونه نیست:

(۸) C. B.: 'So who's Barbara?'

B. S.: 'Let me put it this way. When you last saw me with anyone, it was Barbara I was with.' [40 a]

پرینس بیان می‌کند که جمله گسسته در مثال (۸)، اطلاع نو یعنی *Barbara* را از جایگاهش در آخر جمله خارج و آن را قبل از اطلاع کهنه، یعنی *I was with*، قرار می‌دهد. او همچنین می‌گوید که اگرچه جمله گسسته، اطلاعات (نو در مقابل کهنه) را به‌صورتی نابه‌هنجار (خارج از قاعده) ارائه می‌دهد، برخلاف جملات متعارف، کاملاً مشخص می‌کند که کدامیک از اطلاعات، نو و کدامیک کهنه است. در این مثال پرینس به وضوح بیان می‌کند که *Barbara* اطلاع نو و *I was with* اطلاع کهنه است. در صورتی که با توجه به تعریفی که او از اطلاعات کهنه عرضه می‌کند (همان: ۹۰۳) به وضوح می‌توان نتیجه گرفت که در این مثال،

<sup>1</sup> P. Collins

*Barbara* اطلاع کهنه است. پرنس اطلاعات کهنه را این گونه تعریف می کند: اطلاع کهنه، اطلاعی است که گوینده تعامل گر می تواند فرض کند که به طور مناسب در خودآگاه شنونده قرار دارد.

همچنین براساس تمایز سه گانه «آشنایی مفروض»- که پرنس در مقاله دیگر خود (b: ۱۹۸۱: ۲۳۷) عرضه کرده است- می توان گفت که در این مثال *Barbara* موجودیت برانگیخته<sup>۱</sup> است زیرا براساس تعریف پرنس (همان: ۲۳۶) «اگر موجودیت گروه اسمی بیان شده، از قبل در مدل کلامی باشد، آن گروه اسمی بیان کننده موجودیت برانگیخته است». در مثال (۸)، ابتدا نفر اول در مورد *Barbara* سؤال می کند و سپس نفر دوم با بیان جمله گسسته جواب می دهد. بنابراین، هنگام بیان جمله گسسته، *Barbara* قطعاً برای شنونده نو نیست و به طور مناسب در خودآگاه او قرار دارد. علاوه بر این، با توجه به تقسیم بندی پرنس (۱۹۹۲) می توان نتیجه گرفت که *Barbara* در این جمله گسسته کلام-کهنه<sup>۲</sup> و شنونده-کهنه<sup>۳</sup> است (چون قبل از بیان این جمله گسسته، نفر اول در مورد *Barbara* سؤال کرده است. بنابراین *Barbara* هم در کلام قبلی به کار رفته، در نتیجه، کلام-کهنه است و هم شنونده درباره آن می داند، پس شنونده-کهنه نیز هست) و بنابراین برانگیخته محسوب می شود.

با وجود تمام دلایلی که ذکر شد، باید گفته شود که پرنس در بیان این که *Barbara* حاوی اطلاع نو است، اشتباه نکرده است. اطلاع نو است به این معنا که در زمان ادای پاره گفتار، غیرقابل بازیابی و در نتیجه کانون جمله است. این همان بخشی است، که طبق نظر لامبرکت (۲۰۰۱: ۴۷۴) حضورش در جمله، پاره گفتار را به ابراز<sup>۴</sup> تبدیل می کند. یعنی این امکان را فراهم می کند که جمله، حاوی اطلاع نویی برای مخاطب باشد. بنابراین نتیجه می گیریم که پرنس با بیان این مثال، تمام تعاریف و طبقه بندی های خود از اطلاع نو و کهنه را به هم می ریزد و ناخواسته بر نظر لامبرکت (همان: ۴۸۹) مبنی بر این که سازه گسسته همواره کانون جمله و حاوی اطلاع نو است، صحنه می گذارد. در واقع، تعجبی که پرنس از نوع توزیع اطلاع نو و کهنه در جملات گسسته ابراز می کند، به دلیل همان نقشی است که لامبرکت برای جملات گسسته قائل است. یعنی جملات گسسته ابزار مشخص کردن کانون هستند و از این که بند موصولی ناخواسته به عنوان کانون تعبیر شود، جلوگیری می کنند. به عبارت ساده تر، در این مثال استفاده از ساختار گسسته سبب شده است که *Barbara* به عنوان کانون جمله مشخص شود در حالی که با استفاده از یک جمله غیرگسسته ممکن بود به صورت غیرکانونی تعبیر شود و پرنس (۱۹۷۸: ۸۹۷) هم دقیقاً به این مطلب اشاره کرده است.

در این قسمت توجه خوانندگان را به مثالی از زبان فارسی جلب می کنیم:

(۹) در تاریخ اسب هایی هستند که نامشان از جهت شهرت، با نام سوارانشان تقریباً «گوش به گوش» می رود؛ دلیل آن هم روشن است، **بوسفال بود که اسکندر را از یونان به هندوستان رساند** و بعد اسکندر بر مزار اسبش بارها اشک ریخت (باستانی پاریزی، **نون جو دوغ گو**، ۱۳۸۲: ۳۱۵).

<sup>1</sup> evoked  
<sup>2</sup> discourse-old  
<sup>3</sup> hearer-old  
<sup>4</sup> assertion

این جمله گسسته دارای دو قسمت اطلاعات است: «X اسکندر را از یونان به هندوستان رساند» و «X= بوسفال». در این مثال، سازه گسسته (بوسفال) از قبل در مدل کلامی نیامده است و از آنجا که جایگاه متغیر (X) موجود در بند موصولی را پر می‌کند، کانون جمله است. حال به مثال دیگری از زبان فارسی توجه کنید:

### (۱۰) قاچاق چوب تحت کنترل

هرچند یگان حفاظت سازمان جنگل‌ها، مراتع و آبخیزداری بسیار دیر تشکیل شده، در برخورد با قاچاق چوب که یکی از عوامل مهم کاهش جنگل است، قاطع عمل کرده است. قاچاق چوب البته مخرب‌ترین شیوه تخریب جنگل است، چرا که قاچاق چوب بر اساس سفارش، بهترین درختان را در مناطق خاص جنگل، قطع و قاچاق می‌کنند که این خسارت جبران‌ناپذیر است و همین مسئله، اهمیت برخورد قاطع با قاچاق چوب را روشن می‌کند. سرهنگ تقی ابروانی، فرمانده یگان حفاظت سازمان جنگل‌ها، مراتع و آبخیزداری کشور از برخورد شدید با متخلفان و قاچاق چوب خبر می‌دهد و می‌گوید: در نیمه سال گذشته، بیش از ۱۰ باند قاچاق چوب را دستگیر کرده و به مرجع قضایی تحویل داده‌ایم. وی تأکید می‌کند: قاچاق چوب هم‌اکنون در مازندران بخصوص ساری بسیار کاهش یافته و تقریباً به صفر رسیده و کاهش قاچاق چوب در گیلان هم کاملاً مشهود است. وی با اشاره به اینکه خروجی این عملیات بعد از حکم قضایی ملموس‌تر خواهد بود، می‌افزاید: **این حکم قضایی است که می‌تواند در کنترل و کاهش قاچاق چوب نقش بسزایی داشته باشد** و برخورد قاضی محترم نیز در روند کاهش مؤثر است. (روزنامه جام جم، ۲۴ / ۵ / ۱۳۸۶: ۱۷)

جمله گسسته در این مثال شامل دو قسمت اطلاعات است: «X می‌تواند در کنترل و قاچاق چوب نقش بسزایی داشته باشد» و «X = حکم قضایی». همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این مثال برخلاف مثال قبل، سازه گسسته (حکم قضایی) در کلام قبلی یا به عبارت بهتر دقیقاً در جمله قبل از جمله گسسته به کار رفته است و بنابراین در خودآگاه خواننده قرار دارد و بر اساس تعریف پرینس، اطلاع کهنه محسوب می‌شود. در این جمله، اطلاعات موجود در بند موصولی (کنترل و کاهش قاچاق چوب) نیز اطلاعات کهنه محسوب می‌شوند زیرا کل متن و همچنین عنوان متن درباره این موضوع است و همچنین در پاراگراف قبل از جمله گسسته هم به وضوح درباره این مسئله صحبت شده است. اما با این حال می‌توان گفت که سازه گسسته (حکم قضایی) کانون جمله و حاوی اطلاع نو است زیرا در زمان ادای جمله، غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل بازیابی است. بنابراین جملات گسسته زبان فارسی هم نشان می‌دهند که سازه گسسته همواره کانون جمله و حاوی اطلاع نو است، چه از قبل در مدل کلامی آمده باشد (مثال ۱۰) چه نیامده باشد (مثال ۹).

### ۳. ۲. دلیل دوم

بال (۱۹۹۴) هم به تقسیم‌بندی پرینس در مورد جملات گسسته به دو دسته جملات گسسته کانون-تکیه‌دار و پیش‌انگاره-اطلاعی اشاره کرده است. او (همان: ۶۰۹) عنوان می‌کند که در جملات گسسته کانون-تکیه‌دار، بند موصولی (قضیه باز) ارتباط را با کلام قبلی ایجاد می‌کند در حالی که در جملات گسسته پیش‌انگاره-اطلاعی، ممکن است اصولاً هیچ‌گونه ارتباطی با کلام قبلی وجود نداشته باشد (غیر مرتبط)، یا ارتباط ممکن است از داخل سازه گسسته (کانون-مرتبط) یا بند موصولی (متمم-مرتبط) فراهم



شود. در اینجا لازم است به مثال شماره (۱) بال (همان: ۶۰۳) که او آن را کانون- تکیه دار طبقه بندی می کند، اشاره کنیم:

(۱۱) *At times, indeed, among her intimates, Mrs. Nightingale almost wept. "We are ducks," she said with tears in her eyes, "who have hatched a wild swan." But the poor lady was wrong; it was not a swan that they had hatched; it was an eagle [that they had hatched].*[1]. (قسمت داخل قلاب را نگارندگان مقاله حاضر اضافه کرده اند).

برطبق گفته های بال که در بالا به آن اشاره شد، در این جمله گسسته کانون- تکیه دار، قضیه باز موجود در بند موصولی (**they had hatched x**) به این دلیل که از قبل در مدل کلامی آمده است، باعث ایجاد ارتباط با کلام قبلی می شود. ولی همان طور که ملاحظه می شود، در این جمله، سازه گسسته نیز (**a swan**) با کلام قبلی ارتباط دارد و دقیقاً در بافت قبلی ذکر شده است. به سخن دیگر، مثال بال ناقص فرض خود اوست زیرا در جمله گسسته کانون- تکیه دار (۱۱) علاوه بر قضیه باز موجود در بند موصولی، سازه گسسته نیز با کلام قبلی ارتباط دارد، یعنی از این نظر اطلاع کهنه محسوب می شود و این در حالی است که پرینس و به تبع او بال نیز معتقدند که در جملات گسسته کانون- تکیه دار، سازه گسسته حاوی اطلاع نو است. حال این پرسش به ذهن متبادر می شود که اگر در مثال (۱۱) سازه گسسته هم تراز با قضیه باز موجود در بند موصولی با کلام قبلی در ارتباط است، پس چگونه می توان سازه گسسته را نو فرض کرد؟ این پرسش پاسخی ندارد، مگر آنکه تعریف لامبرکت را از کانون بپذیریم و جملات گسسته را همواره در زمره ساخت های کانون نما قرار دهیم. همان گونه که در پیشینه آمد، لامبرکت (۲۰۰۱: ۲۱۳-۲۰۶) معتقد است که کانون، اطلاع نو است نه به این معنا که از قبل در مدل کلامی نیامده است (اگر چه اغلب وضعیت به این گونه است) بلکه به این معنا که در زمان ادای پاره گفتار، غیرقابل پیش بینی و غیرقابل بازیابی است. اگر به مثال (۱۱) خوب دقت کنیم، متوجه می شویم که در انتهای این مثال نیز یک جمله گسسته وجود دارد که بند موصولی آن به قرینه حذف شده است و نگارندگان این سطور آن را در درون قلاب اضافه کرده اند: **It was an eagle[that they had hatched]**. اشتراک این جمله گسسته با جمله گسسته قبلی این است که هر دو کانون- تکیه دار هستند ولی تمایزشان این است که در اولی، سازه گسسته (**a swan**) با کلام قبلی در ارتباط است، اما در دومی سازه گسسته (**an eagle**) با کلام قبلی در ارتباط نیست، چون از پیش در مدل کلامی نیامده است. اما باید توجه داشت که در هر دو جمله، سازه های گسسته در ارتباط با قضیه باز موجود در بند موصولی، نقش کانون را ایفا می کنند (**x=an eagle, x=a swan, they had hatched x**). پس آن چنان که لامبرکت معتقد است، جملات گسسته همواره ساخت های کانون نما هستند، خواه سازه گسسته با کلام قبلی ارتباط داشته باشد، خواه نداشته باشد. با وجود این که بال هیچ گونه توضیحی در مورد سازه گسسته در جملات کانون- تکیه دار نمی دهد، می توان از این مثال او نتیجه گرفت که سازه گسسته حاوی اطلاع کهنه است. سازه گسسته این گونه جملات، براساس چارچوب پذیرفته پرینس و بال حاوی اطلاعات نو نیست اما باید گفت که این سازه از این حیث که حاوی عنصری است که در ارتباط با قضیه باز موجود در بند موصولی، غیرقابل پیش بینی و غیرقابل بازیابی است، حاوی اطلاعات نو است. به عبارت بهتر، نو بودن سازه گسسته

طبق تعریف لامبرکت (۲۰۰۱: ۴۷۴) به این معنی است که در زمان ادای پاره‌گفتار، غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل بازیابی است. حال توجه خوانندگان را به مثالی از زبان فارسی جلب می‌کنیم:

### (۱۲) وقتی که دست‌ها آزاد می‌شوند

تا آدمیزاد چهار دست و پا راه می‌رفت، مثل سایر حیوانات در صلح و صفا به سر می‌برد و با آن‌ها نیز می‌آمیخت. نظم طبیعت از ساعتی به هم خورد که آدمیزاد یکباره مختصر فشاری به مهره‌های کمر خود وارد آورد و روی دو پا ایستاد. این حرکت، بزرگ‌ترین موفقیت آدمیزاد است زیرا دست‌های او از این ساعت آزاد شده بود! از همان لحظه آدمیزاد از جنگل خارج شد و حساب خود را از حساب سایر جانوران جدا کرد... شاید نخستین اعلام خطر را در حالات آدمیزاد، زنبور عسل با زمزمه پر هیاهوی خود به گوش سایر جانوران رسانیده باشد، بدین دلیل که یکباره متوجه شده، آن حیوان بینوای ضعیف که تا دیروز به محض اینکه پوزه خود را به کندوی زنبور عسل نزدیک می‌کرد، با یک نیش زنبور، از پتل پرت در می‌رفت، اکنون دیگر دو دست در اختیار داشت که با آن دو دست یک حبه آتش روی دو تا تپاله خر یا گاو می‌گذاشت و دود آن را به طرف کندوی زنبور می‌فرستاد، زنبور الیف مرغزار که تا این ساعت همیشه بر عطر نسترن و یاسمن ناز می‌کرده است از بوی تند «گه خر» فرار می‌کرد، و بالنتیجه آدمیزاد با همان دو دست خود «نونه» موم کندو را برمی‌داشت و عسل مصفای طبیعی را تا ته می‌لیسید و دو رکعت نماز شکر می‌گذاشت و پی کار خود می‌رفت! بزرگ‌ترین طفیلی روزگار پیدا شده بود - کسی که از نیروی کار دیگران ارتزاق می‌کرد. **این آدمیزاد بود که با یک جهش اندکی بار مهره پشت خود را زیادتر کرده ولی دو دست خود را در اختیار گرفته بود** و بالنتیجه همه بار را می‌توانست بر دوش دیگران بگذارد! (باستانی پاریزی، نون جو دوغ گو، ۱۳۸۲: ۲۹۱).

در این مثال، که از نوع جملات گسسته کانون - تکیه‌دار است، همان‌گونه که بال بیان می‌کند، اطلاعات موجود در بند موصولی (زیادتر کردن بار مهره پشت و در اختیار گرفتن دست‌ها) از این حیث که در جملات قبلی هم به کار رفته است، ارتباط را با کلام قبلی ایجاد می‌کند. ولی همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در این مثال سازه گسسته نیز (آدمیزاد) چندین بار در جملات قبلی بافت به کار رفته است. بنابراین می‌توان گفت در این جمله، سازه گسسته هم می‌تواند ارتباط را با کلام قبلی ایجاد کند. پس ملاحظه می‌شود که نو بودن سازه گسسته به این معنی نیست که قبلاً در کلام نیامده باشد، بلکه به این معنی است که این سازه در ارتباط با قضیه باز موجود در بند موصولی (X با یک جهش اندکی بار مهره پشت خود را زیادتر کرده ولی دو دست خود را در اختیار گرفته بود) غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل بازیابی باشد. بنابراین، از این حیث سازه گسسته کانون جمله و حاوی اطلاعات نو است.

### ۳.۳. دلیل سوم

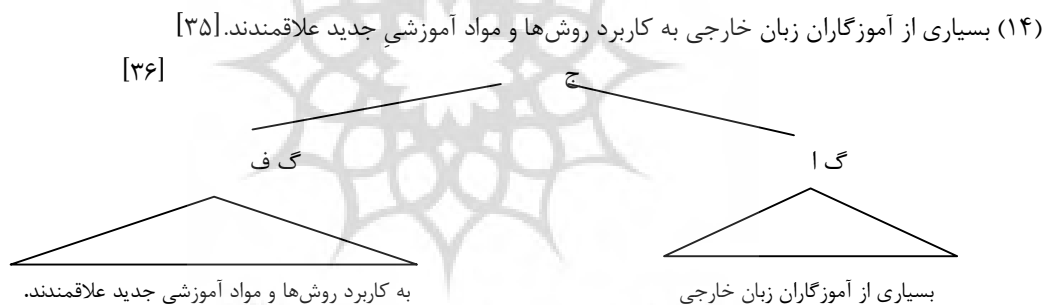
تعدادی از زبان‌شناسان از قبیل دلین (۱۹۹۰)، دکلرک (۱۹۸۳؛ ۱۹۸۴)، لامبرکت (۲۰۰۱) و غلامعلی‌زاده (۱۳۸۰) بیان کرده‌اند که جملات گسسته از نوع جملاتی هستند که با نام «شناسایی»، «تشخیصی»، یا «معادله‌ای» شناخته می‌شوند. این‌ها اصطلاحات متفاوتی هستند که برای اشاره به مفهوم واحدی به کار می‌روند. دکلرک (۱۹۸۳: ۲۲۳) بیان می‌کند که برخی زبان‌شناسان - از قبیل هلیدی<sup>۱</sup> (۱۹۶۷)؛

<sup>1</sup> M.A.K. Halliday

هیگینز<sup>۱</sup> (۱۹۷۶)؛ آکماجیان<sup>۲</sup> (۱۹۷۹) - از قبل اعلام کرده‌اند که جملات گسسته الزاماً همان چیزی هستند که او به‌عنوان شناسایی - تشخیصی از آن‌ها یاد می‌کند. او معتقد است که این جمله‌ها همیشه ارزشی را برای یک متغیر تعیین می‌کنند. این مسئله حتی هنگامی که جمله گسسته از یک جمله اسنادی مشتق شده است، صدق می‌کند. مانند این مثال:

[43] It is John who is a teacher. (۱۳)

در این مثال، **is** دوم اسنادی است اما اولی (و بنابراین کل جمله) از نوع شناسایی - تشخیصی است. جملات گسسته، به این علت که از نوع جملات شناسایی - تشخیصی هستند، همیشه به‌طور ضمنی بیان می‌کنند که یک گزینه (یا گروهی از گزینه‌ها) از بین یک مجموعه انتخاب می‌شود. از این رو، آنچه جمله بالا را از جمله ساده (**John is a teacher**) متمایز می‌کند، این است که فقط جمله‌های گسسته، مستلزم وجود مجموعه‌ای از گزینه‌ها (یعنی افرادی که ممکن است معلم باشند) هستند که از میان آن‌ها، **John** به‌عنوان کسی که معلم است، انتخاب می‌شود و در نتیجه، حداقل یک نفر دیگر علاوه بر **John** وجود دارد. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که سازه گسسته از این حیث که در تقابل با سایر گزینه‌ها قرار می‌گیرد، همواره کانون جمله و حاوی اطلاع نو است، حتی اگر در بافت قبلی کلام به‌کار رفته باشد. برای درک بهتر مطلب به مثال‌هایی از زبان فارسی اشاره می‌شود:



در نمودار (۳۶)، علاوه بر گروه اسمی [بسیاری از آموزگاران زبان خارجی] گروه اسمی دیگری یعنی [کاربرد روش‌ها و مواد آموزشی جدید] هم وجود دارد. اما تنها گروه اسمی نخست است که به‌طور مستقیم تحت تسلط گروه (ج) است. گروه اسمی دوم تحت تسلط گروه (گ) قرار دارد و به‌واسطه این گروه است که با (ج) ارتباط پیدا می‌کند. در نتیجه نهاد نیست. (غلامعلی‌زاده، ساخت زبان فارسی، ۱۳۸۰: ۳۱-۳۰)

در این مثال، دو گروه اسمی «بسیاری از آموزگاران زبان خارجی» و «کاربرد روش‌ها و مواد آموزشی جدید» در بافت قبلی کلام به‌کار رفته است و سپس در جمله گسسته، از بین این دو گزینه، گروه اسمی نخست به‌عنوان ارزش متغیر موجود در بند موصولی مشخص می‌شود. بنابراین، از این حیث، سازه گسسته بیان‌کننده کانون جمله و حاوی اطلاع نو است، یعنی همیشه گزینه‌هایی وجود دارند و از میان آن‌ها یک یا چند گزینه انتخاب می‌شود.

<sup>1</sup> F.R. Higgins

<sup>2</sup> Akmajian

### (۱۵) رشد برخی اصلاح‌طلبان بادکنکی بود

دبیر کل حزب اعتماد ملی رشد برخی اصلاح‌طلبان را بادکنکی توصیف کرد و گفت: حرف‌های امروز از سوی کسانی مطرح می‌شود که تا سه سال پیش ۱۸۰ درجه برعکس آن را می‌گفتند. به گزارش مهر، حجت‌الاسلام مهدی کروبی روز پنجشنبه در سومین همایش منطقه‌ای حزب اعتماد ملی با اعلام این مطلب، اعضا و مسئولین حزب اعتماد ملی را به دنبال کردن دقیق اخبار خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها دعوت کرد و اظهار داشت: خواهش می‌کنم در هر کجا که هستید این اخبار را با دقت دنبال کنید و ببینید این اخبار چقدر مایه عبرت است. وی در توضیح رشد بادکنکی برخی اصلاح‌طلبان گفت: یک‌دفعه برخی‌ها بادکنکی رشد کردند و فکر کردند همه‌جا را تصاحب کرده‌اند و به بالا رفتند و به قلّه رسیدند اما آن‌ها امروز فهمیدند که به بالای یک تپه خاکی رسیدند که با یک باد همه چیز نابود شد که من این‌ها را از قبل پیش‌بینی کرده بودم. رئیس مجلس ششم گفت: زمانی می‌گفتند کروی و امثالهم دیگر پیر شده‌اند، سازشکار شده‌اند و دوره آن‌ها گذشته اما امروز را هم می‌بینیم. امروز یکی می‌گوید به‌این دلیل شکست خوردیم که اشتباه کردیم، دیگری می‌گوید این غرور بود که باعث شکست ما شد و آن دیگری می‌گوید جوانی کار دستان داد.

(روزنامه جوان، ۲۱ / ۵ / ۱۳۸۶: ۲).

جمله گسسته در مثال (۱۵) نیز نشان می‌دهد که گزینه‌هایی به عنوان «دلیل شکست» وجود دارد و از این میان «غرور» به‌عنوان دلیل شکست انتخاب می‌شود. تمایز مثال (۱۴) با مثال (۱۵) در این است که در اولی، سازه گسسته از پیش در مدل کلامی آمده است، اما در دومی سازه گسسته ارتباطی با کلام قبلی ندارد. با این حال، وجه اشتراک هر دو این است که سازه گسسته آن‌ها دال بر وجود گزینه‌هایی است که یکی باید انتخاب شود و در زمان تولید جمله گسسته، قابل پیش‌بینی و قابل بازیابی نیست که کدام انتخاب می‌شود، خواه گزینه مورد نظر از قبل در مدل کلامی آمده باشد (مثال ۱۴)، خواه نیامده باشد (مثال ۱۵). به همین سبب، سازه گسسته - همان‌گونه که لامبرکت به آن اذعان دارد - همواره کانون و حاوی اطلاع نو است.

### ۳.۴. دلیل چهارم

دلین (۱۹۹۰: ۸۴) اشاره می‌کند که یکی از نقش‌های جمله‌های گسسته که در مطالعات قبلی به آن اشاره شده، این است که این جملات، کانون‌نما هستند و بیان‌کننده جایگاه اطلاعات برجسته در کلام‌اند. او (همان) سپس بیان می‌کند که براساس تعریف سیدنر (۱۹۷۹: ۶۰) و رایشمن (۱۹۸۵: ۷۵) از کانون، بعضی جایگاه‌های نحوی خاص در ساخت‌های گسسته بیشتر از دیگر جایگاه‌ها ممکن است مرجع ضمیر ارجاعی بعدی قرار گیرند و در نتیجه، به‌عنوان کانون عمل کنند. دلین این عقیده را به‌این صورت رد می‌کند که برطبق آمار به‌دست‌آمده از پیکره مورد بررسی او، جایگاه‌های دیگری به‌غیر از سازه گسسته می‌توانند مرجع برای ضمیر ارجاعی بعدی باشند. دلین و ابرلندر هم (اینترنت) نقش کانون‌نمایی ساخت‌های گسسته را به‌همین دلیل رد کرده‌اند. شایان ذکر است که از نظر لامبرکت (۲۰۰۱) کانون بودن سازه گسسته، هیچ ارتباطی با این مسئله که این جایگاه می‌تواند مرجع ضمیر ارجاعی بعدی باشد، ندارد و همان‌گونه که در پیشینه هم ذکر شد، لامبرکت تعریف دیگری از کانون عرضه می‌کند. بنابراین این مسئله هم نمی‌تواند نظر لامبرکت مبنی بر کانون بودن سازه گسسته را رد کند. البته گفتنی است که خود دلین هم (۱۹۹۰: ۸۵)

اشاره می‌کند که اگر قرار است جملات گسسته را ساخت‌های کانون‌نما در نظر بگیریم، باید تعریف دیگری از مفهوم کانون داشته باشیم. حال به دو مثال زیر از زبان فارسی توجه کنید:

#### (۱۶) شیرین اما تلخ و گزنده

... کاپیتان موریس از انگلستان به این محل بی‌نظم آمده تا قانون را حاکم کند. هدف اصلی او دستگیری سه برادر خانواده برنز است که متهم به مردم‌آزاری و تجاوز و غارت هستند. دستگیری برادر بزرگ‌تر آرتور، اولین قدم در راه احیای قانون است. موریس عقیده دارد او یک هیولاست. پس از دستگیری دو برادر دیگر (چارلی و مایک) موریس، زمان را برای گیرانداختن آرتور مناسب می‌بیند. وی چارلی را رها می‌کند تا آرتور را دستگیر کند و این درحالی‌است که برادر کوچک‌تر خانواده، مایک، نزد او اسیر است. دستگیری آرتور، سند آزادی دو برادر است. مهم‌ترین نکته فیلم، کاراکترپردازی درست و دقیق آن است. در جای جای فیلم، جای کاراکترهای خوب و بد با هم عوض می‌شود و برخی اوقات **این موریس است** عدالت، اجازه انجام هر کاری را دارد (روزنامه جام جم، ۱۹/۶/۱۳۸۶: ۹).

در این مثال همان‌گونه که مشاهده می‌شود، سازه گسسته (موریس) مرجع ضمیر ارجاعی بعدی (او) است؛ یعنی ضمیر ارجاعی (او) به سازه گسسته اشاره می‌کند؛ اما مثال زیر را در نظر بگیرید:

(۱۷) .... و ناظم با زبان بی‌زبانی حالی‌ام کرد که این بار حتماً باید باشم و آن‌طور که می‌گفت جای شکرش باقی بود که مراعات مرا کرده بودند و حق بوقی نخواستند بودند و همان به یک سور قناعت کرده بودند و خلاصه اینکه سید و خرده‌ای پول در گرو حضور مدیر مدرسه بود در سوری. **اولین بار بود که چنین اهمیتی پیدا می‌کردم.** این هم یک مزیت دیگر مدیری مدرسه بود! (آل احمد، مدیر مدرسه، ۱۳۷۲: ۸۶).

در این مثال برخلاف مثال قبلی، ضمیر ارجاعی (این) که پس از جمله گسسته به کاررفته است، به بند موصولی اشاره می‌کند و نه سازه گسسته، یعنی منظور از «این»، «اهمیت پیدا کردن» است. در این دو مثال، مانند نمونه‌های قبلی، سازه گسسته از این حیث که ارزش متغیر موجود در پیش‌انگاره را تعیین می‌کند، کانون جمله است. بنابراین، ملاحظه می‌شود که این مسئله که سازه گسسته مرجع ضمیر ارجاعی بعدی باشد یا نباشد، تأثیری در نقش کانونی سازه گسسته ندارد و این سازه در هر حال به‌عنوان کانون جمله گسسته عمل می‌کند.

#### ۴. نتیجه گیری

همان‌گونه که در پیشینه آمد، برخی باور دارند که سازه گسسته می‌تواند حاوی اطلاع نو یا کهنه باشد و برخی نیز معتقدند که سازه گسسته همواره اطلاع نو و در نتیجه کانون است. لامبرکت (۲۰۰۱) متعلق به دسته دوم است. در مقاله حاضر، براساس چهار استدلال و انطباق آن‌ها با داده‌های فارسی نشان داده شد که باید با لامبرکت هم‌داستان شد و معتقد بود که سازه گسسته همواره کانون و حاوی اطلاع نو است. استدلال اول به ما می‌گوید که حتی اگر طبق تعریف اطلاع کهنه، سازه گسسته کهنه به نظر آید، طبق تعریف لامبرکت از کانون، سازه گسسته همیشه حاوی اطلاع نو است. استدلال دوم حاوی این نکته بود که

در جملات گسسته کانون- تکیه‌دار، بر خلاف آنچه تصور می‌شود، علاوه بر بند موصولی، سازه گسسته نیز می‌تواند با کلام قبلی در ارتباط باشد. اما در هر دو حالت سازه گسسته به این دلیل که جایگاه X را در یک قضیه باز پر می‌کند، حاوی اطلاع نو است. استدلال سوم از این قرار بود که جملات گسسته همواره حکایت از آن دارند که گزینه‌هایی وجود دارند که باید یکی را برگزید و همین باعث می‌شود که سازه گسسته همیشه کانون جمله و حاوی اطلاع نو باشد. استدلال چهارم نیز بر این نکته استوار بود که کانون بودن سازه گسسته هیچ ارتباطی با این مسئله ندارد که این سازه مرجع ضمیر ارجاعی بعدی قرار می‌گیرد یا نه.

آنچه بیان آن در اینجا ضروری به نظر می‌رسد، این است که تعارضی که بر سر کانون‌نما بودن ساخت‌های گسسته وجود دارد، به دو دلیل است. یکی این که تعاریف مختلفی از مفاهیم کانون، اطلاعات نو و اطلاعات کهنه وجود دارد و از اصطلاحات مختلفی استفاده می‌شود و دلیل دوم که مهم‌تر از اولی است، این است که بعضی زبان‌شناسان به مفهوم **رابطه‌ای** نو بودن توجه نکرده‌اند. همان‌گونه که لامبرکت (۲۰۰۱) می‌گوید، از ارتباط دو قضیه پیش‌انگاشته در جمله گسسته، رابطه نو شکل می‌گیرد و این رابطه نو از این حیث که در زمان ادای جمله، غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل بازیابی است، کانون جمله تلقی می‌شود. ولی افرادی از قبیل پرینس (۱۹۷۸) و بال (۱۹۹۴) به این مسئله توجه نکرده‌اند و انتقاداتی که در قسمت‌های (۱-۳) و (۲-۳) به نظر این دو نفر وارد شد، دقیقاً نشانه همین مسئله است؛ مثلاً در مثال (۸) که یکی از نمونه جملات گسسته پرینس است، هر دو قسمت، یعنی سازه گسسته و بند موصولی، حاوی اطلاعات کهنه است و آنچه در این جمله نو است، ارتباط ایجاد شده بین مدلول سازه گسسته و قضیه پیش‌انگاشته است. همچنین در مثال (۱۱) هم که یک نمونه از جملات گسسته کانون- تکیه‌دار بال است، هم سازه گسسته و هم قضیه موجود در بند موصولی هر دو کهنه هستند و باز هم در اینجا رابطه مدلول سازه گسسته و قضیه موجود در بند موصولی است که نو محسوب می‌شود. این موضوع در مورد مثال‌های فارسی از قبیل مثال‌های شماره (۱۰) و (۱۲) هم مشاهده می‌شود.

کالینز (۱۹۹۱) هم چنین بیان می‌کند که تمام جملات باید حداقل دارای یک عنصر حاوی خبر باشند و به همین دلیل، از بین شانزده ترکیب ممکن برای ساختار اطلاعی جملات گسسته که از ارتباط چهار مقوله اطلاع‌مندی به دست می‌آیند، چهار ترکیب **کهنه + کهنه + کهنه + قابل استنتاج**، **قابل استنتاج + کهنه و قابل استنتاج + قابل استنتاج** را از رده خارج می‌کند. این مسئله به صراحت نشان می‌دهد که کالینز به ارتباط نوی ایجاد شده بین دو قسمت جمله گسسته توجه نداشته است. دلین (۱۹۹۰) و دلین و ابرلندر (اینترنت) نیز مانند لامبرکت و بر خلاف پرینس، بال و کالینز به این مطلب اشاره می‌کنند که در جملات گسسته، حتی ربط دادن عناصر کهنه باعث ایجاد رابطه نو می‌شود. باین حال، با توجه به تعریف متفاوتی که از کانون در نظر داشته‌اند، ثابت کرده‌اند که جملات گسسته ساخت‌های کانون‌نما نیستند. دکلرک هم (۱۹۸۴) از جمله کسانی است که به ارتباط دو قسمت یک جمله گسسته اشاره کرده است. او چنین می‌گوید که گروه اسمی موجود در سازه گسسته ممکن است در بافت قبلی به کار رفته باشد و یا به کار نرفته باشد. سپس چنین عنوان می‌کند که گروه اسمی موجود در سازه گسسته، جدای از این که در بافت قبلی به کار رفته یا نرفته باشد، بیان‌کننده اطلاعات نو است. به این معنی که در بافت قبلی، سازه گسسته هنوز به عنوان ارزشی برای متغیر موجود در بند موصولی تعیین نشده است. در کل، می‌توان گفت که با توجه به استدلال‌های چهارگانه فوق و

مثال‌های فارسی، که نمونه‌هایی از دویست نمونه گردآوری شده هستند، سازه گسسته همیشه کانون و حاوی اطلاع نو است.

### منابع

- آل احمد، جلال (۱۳۷۲). *مدیر مدرسه*. تهران: فردوس.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۸۲). *نون جو دوغ گو*. تهران: علم.
- حق شناس، علی محمد و حسین سامعی و نرگس انتخابی (۱۳۸۵). *فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی-فارسی* (یک جلدی). تهران: فرهنگ معاصر.
- دبیر مقدم، محمد (۱۳۸۳). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*. تهران: سمت.
- روزنامه جام جم، ۱۳۸۶/۵/۲۴
- روزنامه جام جم، ۱۳۸۶/۶/۱۹
- روزنامه جوان، ۱۳۸۶/۵/۲۱
- غلامعلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۰). *ساخت زبان فارسی*. تهران: احیاء کتاب.
- همایون، همادخت (۱۳۷۹). *واژه نامه زبان‌شناسی و علوم وابسته*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Ahmadxhani, M. (2001). *Cleft and Pseudo-Cleft Constructions in Standard Persian*. MA Linguistics Thesis. Tarbiat Modarres University.
- Akmajian, A. (1979). *Aspects of the grammar of focus in English*. New York, London: Garland Publishing.
- Ball, C. (1994). "The Origins of the Informative-Presupposition It-clefts". *Journal of Pragmatics*. 22: 603- 628.
- Collins, P. (1991). *Cleft and Pseudo-Cleft Constructions in English*. London & New York: Routledge.
- Crystal, D. (2003). *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*. Fifth Edition. Cambridge: Blackwell Publishing.
- Declerck, R. (1983). " 'It is Mr. Y' or 'He is Mr. Y' ?". *Lingua*. 59: 209- 246.
- \_\_\_\_\_ (1984). "The pragmatics of It-Clefts and Wh-Clefts". *Lingua*. 64: 251- 289.
- Delin, J. (1990). "A Multi-Level Account of Cleft Constructions in Discourse". In: *Coling 90: Proceedings of the 13<sup>th</sup> International Conference on Computational Linguistics*. Volume 2: 83- 88.
- Delin, J. & J. Oberlander. "Cleft Constructions in Context: Some Suggestions for Research Methodology".  
<http://www.fb10.unibremen.de/anglistic/langpro/projects/gm/delin-publications.html#cleft>.
- Halliday, M. A. K. (1967). "Notes on Transitivity and Theme in English". *Journal of Linguistics*. 3: 37- 81, 199- 244.
- Higgins, F. R. (1976). *The Pseudo-Cleft Constructions in English*. Bloomington: Indiana University Linguistics Club.
- Hedberg, N. (1990). *Discourse Pragmatics and Cleft Sentences in English*. Ph.D. dissertation. University of Minnesota.

- Lambrecht, K. (1996). *Information Status and Sentence Form: Topic, Focus, and the Mental Representation of Discourse Referents*. Cambridge: Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_ (2001). "A Framework For the Analysis of Cleft Constructions". *Linguistics* 39, 3: 463- 516.
- Prince. E. (1978). "A Comparison of Wh-Clefts and It-Clefts in Discourse",. *Language*. 54: 883- 906.
- \_\_\_\_\_ (1981b). "Toward a Taxonomy of Given-New Information". In P. Cole (ed.). *Radical Pragmatics*. New York: Academic Press. 223-55.
- \_\_\_\_\_ (1992). "The ZPG Letter: Subjects, Definiteness, and Information-Status", In: William C. Mann and Sandra A. Thompson, (eds.). *Discourse Description: Diverse Linguistic Analyses of a Fund Raising Text*, 295- 326. Amsterdam: Benjamins.
- Reichman, R. (1985). *Getting Computers to Talk Like You and Me*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Sidner, C. L. (1979). "Towards a Computational Theory of Definite Anaphora Comprehension in English Discourse". *Technical Report No. 537, MIT Artificial Intelligence*, June.

